



تحلیل شعر زمستان اخوان ثالث

از سه دیدگاه ادبی،
سیاسی و اجتماعی

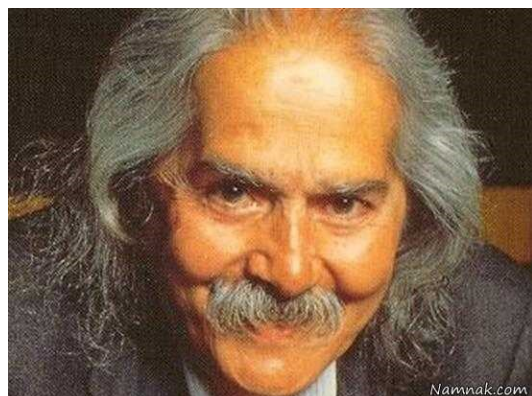
دکتر هادی بهار

مهدی اخوان ثالث (م. امید) یکی از درخشان ترین چهره های شعر معاصر ایران است. وی در سال ۱۳۰۷ در مشهد متولد شد و در سال ۱۳۶۹ در تهران درگذشت و در محوطه بیرونی آرامگاه فردوسی در توس به خاک سپرده شد.

اخوان در هنرستان فنی تحصیل کرد و چندی معلم بود و مدتی نیز در رادیو تلویزیون ملی و همچنین در سازمان فیلم ابراهیم گلستان مشغول کار بود، ولی تنها کار دل او سرودن شعر بود. در سال ۱۳۲۸ وارد نبردهای اجتماعی شد و به زندان افتاد. اشعار او در این دوره بیشتر جنبه حزبی و سیاسی داشت. او و شاملو، ابتهاج، کسرائی، شاهرودی، و نیما در جبهه های حزبی فعالیت داشتند. بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دوباره به مدت یک سال زندانی شد.

وی مجموعاً ۱۱ دفتر شعر، سه دفتر گزینه اشعار و چند اثر منثور منتشر ساخته است. اخوان ابتدا به سبک خراسانی شعر می سرود، ولی سپس به سبک نیمائی گرایش پیدا کرد.

مشهورترین دفتر شعر اخوان «زمستان» نام دارد که برگرفته از شعری با همین عنوان است. این دفتر نخستین مجموعه شعر اخوان ثالث در سبک نو است.



مهدی اخوان ثالث در پوست گردو

زادروز: ۱۰ اسفند ۱۳۰۷

درگذشت: ۴ شهریور ۱۳۶۹

تخلص: م. امید

پدر و مادر: علی و مریم. علی و دو برادرش نام خانوادگی خود را اخوان ثالث به معنی برادران سه گانه گذاشتند.

فرزندان: لاله، لولی، تنسگل، توس، زردشت، مزدک علی

حکومت در دوران زندگی: پهلوی، جمهوری اسلامی

رویدادهای مهم در دوران زندگی: جنگ جهانی دوم، اشغال نظامی ایران، ملی شدن صنعت نفت، کودتای ۲۸ مرداد، انقلاب اسلامی. پس از انقلاب اسلامی سید علی خامنه ای با او تماس گرفت و تلاش کرد او را به همکاری با جمهور یاسلامی ترغیب کند، اما اخوان پاسخ داد: «بنای ما در این است که همیشه بر سلطه باشیم نه با سلطه» خامنه ای گفته: گوشی را گذاشتم و تا آخر سراغ او نرفتم.

متأثر از: فردوسی، نیمایوشیج

سبک شعر: آمیزش شعر کهن و سبک نیمایی

کتابها: ارغنون، زمستان، آخر شاهنامه، از این اوستا، منظومه شکار، پائیز در زندان، عاشقانه و کبود، بهترین امید، در حیاط کوچک پائیز در زندان، دوزخ اما سرد، ترا ای کهن بوم و بر

دوست دارم.

پنج شعر معروف او: باغ بی برگی، زمستان، کهن بوم و بر، قاصدک، چاووشی

متن شعر زمستان

سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت

سرها در گریبان است

کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را.

نگه جز پیش پا را دید، نتواند،

که ره تاریک و لغزان است.

و گر دست محبت سوی کس یازی،

به اکراه آورد دست از بغل بیرون

که سرما سخت سوزان است.

نفس، کز گرمگاه سینه می آید برون، ابری شود تاریک.

چو دیوار ایستد در پیش چشمانت

نفس کاین است، پس دیگر چه داری چشم

ز چشم دوستان دور یا نزدیک؟

مسیحای جوانمرد من! ای ترسای پیر پیرهن چرکین

هوا بس ناجوانمردانه سرد است ... آی . . .

دمت گرم و سرت خوش باد!

سلامم را تو پاسخ گوی، در بگشای!

منم من، میهمان هر شبت، لولی وش مغموم

منم من، سنگ تپیا خورده ی رنجور

منم، دشنام پست آفرینش، نغمه ی ناجور

نه از رومم، نه از زنگم، همان بیرنگ بیرنگم

بیا بگشای در، بگشای، دلتنگم.

حریفا! میزبانا! میهمان سال و ماهت پشت در چون موج می لرزد

تگرگی نیست، مرگی نیست.

صدایی گر شنیدی، صحبت سرما و دندان است.

من امشب آمدستم وام بگزارم.

حسابت را کنار جام بگذارم.

چه می گویی که بیگه شد، سحر شد، بامداد آمد؟

فریبت می دهد، بر آسمان این سرخی بعد از سحرگه نیست.

حریفا! گوش سرما برده است این، یادگار سیلی سرد زمستان است.

و قندیل سپهر تنگ میدان، مرده یا زنده،

به تابوت ستبر ظلمت نه توی مرگ اندود، پنهان است

حریفا! رو چراغ باده را بفروز، شب با روز یکسان است

سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت.

هوا دلگیر، درها بسته، سرها در گریبان، دستها پنهان،

نفسها ابر، دلها خسته و غمگین،

درختان اسکلت‌های بلور آجین،

زمین دلمرده، سقف آسمان کوتاه،

غبار آلوده مهر و ماه،

زمستان است .

تهران - دی ماه ۱۳۳۴

واژگان و ترکیبات:

گریبان: یخه، یقه؛ سربر کردن: سر بلند کردن؛ دید نتواند: نمی تواند ببیند؛ سربرنیارد کرد: نمی -
تواند سرش را بالا بیاورد (از خجالت یا ترس). «نیارد» از مصدر «یارستن» یعنی توانستن توأم با
جرأت؛ یازی: دراز کنی. از مصدر یازیدن؛ سخت: در این جا قید است و به معنی بسیار. امروزه
سخت بیشتر به صورت صفت به کار می رود؛ ترسا: مسیحی. ترسا از واژه های باقی مانده از
فارسی میانه (به صورت ترساگ) به معنی بسیار ترسنده است. معادل عربی آن «راهب» نیز همین
معنی ترسنده (از خدا) را دارد که به مسیحیان اطلاق می شده است؛ لولی وش: مانند کولی؛ تپیا:
کلمه عامیانه معادل اُردنگی؛ روم: کنایه از سفیدپوست. مردم امپراطوری روم که سفید پوست
بودند؛ زنگی: کنایه از سیاه پوست، مردم زنگبار که از سیاهی پوست مشهور بودند؛ حریف:
همدم، هم پیاله؛ وام گزار: پرداخت بدهی، بیگه: بیگانه، دیر، غروب هنگام؛ قندیل: چراغ (از واژه
لاتینی Candella) سپهر: آسمان؛ مرده: در این جا یعنی خاموش؛ ستبر: ضخیم، کلفت، ظلمت
نه تو: تاریکی تو در تو و متراکم؛ مرگ اندود: که مرگ آن را پوشانده؛ بلور آجین: یخ زده شیشه
بلور، بفروز: روشن کن.

توضیح: زمستان معروفترین شعر مهدی اخوان ثالث و یکی از مشهورترین اشعار معاصر ایران
است. او این شعر را در سال ۱۳۳۴ دو سال بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و در سن ۲۸ سالگی سروده

است.

این شعر را می توان در سه لایه معنایی مختلف مورد بررسی قرار داد:

- لایه اول: اجتماعی - سیاسی

- لایه دوم: ادبی - هنری

- لایه سوم: اجتماعی - انسانگرایانه ولی غیر سیاسی

آنچه این شعر را در ابتدا به خصوص نزد روشنفکران چپگرا بسیار مشهور کرد، این بود که آنان این شعر را بازتاب فضای سیاسی آن روز می دانستند و دست به دست گرداندند و زیبایی شعر را فقط در آن می دانستند که شاعر برای گذر از سد سانسور و تفتیش، با زبانی نمادین و سمبولیک و به نحوی بسیار جالب، یخچندان حاکم بر جامعه و فضای سیاسی پر اختناق پس از ۲۸ مرداد را توصیف کرده است. البته علاوه بر اخوان، شاعران نوپرداز دیگر نیز احساسات درونی خود را با زبان تمثیل و سمبولیک در اشعارشان بیان و منتشر می کردند. در این دوره واژه هایی مانند شب، سرما، شقایق، لاله و غیره بسیار زیاد در اشعار آنان به صورت سمبولیک بکار برده می شد.

گرچه تأثیر و کارکرد بُعد سیاسی این شعر تاریخ مصرفش در سال ۱۳۵۷ با تغییر رژیم در ایران به مدت کوتاهی به سر آمد، ولی چندی نگذشت که عدم آزادی بیان و قلم دوباره پدیدار شد و این بار همراه با واپسگرایی، خرافه پراکنی و شستشوی مغزی بود و به قول مشهور «قوز بالا قوز» شد و روشنفکران و نویسندگانی که اهل بازی با سیاست بودند، سیاست آنها را به بازی گرفت و در نتیجه تاریخ مصرف بُعد سیاسی این شعر را درازمدت تر کرد. به عبارت دیگر تا موقعی که استبداد، خفقان و عدم آزادی بیان و قلم در جامعه وجود داشته باشد، لایه سیاسی این شعر هنوز مطرح خواهد بود.

«زمستان» به راستی یک شعر توصیفی نعر و دلکش است درباره فصل زمستان و جلوه های گوناگون آن که با زبانی هنرمندانه و موسیقی خاص، همراه با نکات بلاغی جالب سروده شده است و شاعر هر آنچه در سرمای سوزان زمستان مشاهده کرده است، به نحو بسیار گیرا و دلکشی در این شعر گردآورده است و تصویرهایی تازه ای ابداع کرده است: تاریک و غبار آلود بودن راه، نفسی که ابر می شود، سرخ شدن گوشها، به هم خوردن دندانها، بلورهای یخ آویزان از درختها و...

این شعر در قالب آزاد نیمایی سروده شده است و دارای وزن و قافیه است ولی یکی از ویژگیهای این نوع شعر آن است که بر عکس اشعار سنتی، مصراع ها کوتاه و بلند هستند و تعداد سیلاب ها (هجاءها) در تمام مصراع ها یکسان نیست.

تعداد قافیه های بیرونی هشت واژه است

گریبان است / سوزان / دندان / زمستان / پنهان / یکسان / زمستان / لغزان. «است» که بعد از کلمات قافیه آورده شده «ردیف» نامیده می شود.

و تعداد قافیه های درونی ۱۰ می باشد:

آی / بگشای؛ تاریک / نزدیک؛ رنجور / ناجور، زنگم / رنگم / دلشگم؛ تگرگی نیست / مرگی نیست؛ وام / بگزارم / جام بگذارم؛ سرها / دست ها؛ بسته / خسته؛ غمگین / آجین؛ کوتاه / ماه

«زمستان» از نظر وزن بر زنجیره هجائی «مفاعیلن» بنا شده است که شامل ۴ سیلاب (هجاء) می باشد و یکی از وزن های دلخواه و مطلوب اخوان است.

موضوع شعر «زمستان است» که در پایان شعر آمده است نیز بر روی همین وزن انتخاب شده: م

- فا - عی - کن -

ز - مس - تا - ن س

طولانی ترین مصراع های شعر نیز از ۵ تا ۶ مفاعیلن تشکیل شده اند:

«کسی سر بر نیارد پاسخ گفتن و دیدار یاران را» - ۵ مفاعیلن

«حریف! میزبان! میهمان سال و ماهت، پشت در چون موج می لرزد» - ۶ مفاعیلن

این شعر دلکش و گیرا ۳۹ مصراع دارد و در آن ۱۲ تشبیه، ۶ استعاره، ۵ نماد (سمبول) و ۶ کنایه دیده می شود که از هر کدام سه نمونه ذکر می کنیم:

- تشبیه: منم... سنگ تپا خورده، چراغ باده (اضافه تشبیهی)

درختان، اسکلت های بلور آجین

- استعاره: مسیحا: استعاره از می فروش ارمنی

زمین دلمرده (شاعر دلمردگی را که صفت انسان است به زمین اطلاق کرده است؛ آرایه تشخیص نیز هست)

قندیل سپهر: استعاره از خورشید

- کنایه: سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت: کنایه از بی مهری و بی توجهی

سرها در گریبان است: کنایه از افسردگی، نگرانی و در فکر بودن و یا از ترس شناسایی شدن سر در گریبان داشتن.

پیرهن چرکین: کنایه از فقیر

- نماد (سَمْبُل): زمستان: دوران خفقان، اختناق، انجماد سیاسی، استبداد

تاریکی: سیاهی و مبهم بودن آینده

ظلمت نه توی مرگ اندود: فضای تاریک و گرفته کشور. شاید زندانهای مرگ آور.

لایه سوم، لایه اجتماعی و انسانی است که در مورد وضعیت و شرایط زندگی انسان مدرن است و چون ما اولین بار این برداشت از شعر را از زبان شادروان دکتر رضا قنادان شنیدیم و سپس در مقاله مفصلی (که از راه اینترنت قابل دسترسی است) خواندیم لازم می دانیم فقط چند پاراگراف از مقاله را در اینجا بیاوریم و خوانندگان را به اصل مقاله رجوع دهیم:

«برای ما خوانندگان امروز این شعر که خود با اخوان همدوره بوده ایم و یا از آگاهی لازم درباره پیشینه سیاسی او در نظام گذشته برخوردار هستیم موضوع سیاسی بودن شعر «زمستان» چنان روشن است که خواننده را از فکر کند و کاو در قلمرویی از نوع آنچه با این پرسش مطرح شد، باز می دارد. اما خواننده ای را در نظر بگیرید که صدیا دوست سال دیگر با این شعر روبرو شده و به دلایلی ذهن او از هر دانش لازم درباره آنچه امروز درک این شعر را برای من و شما آسان می سازد خالی است. آیا در شعر «زمستان» «سرنخی» وجود دارد که خواننده آن روز را به سوی فضای سیاسی این شعر هدایت کند و چشم انداز معنایی آن را بر او آشکار سازد؟ به دیده نویسنده این سطور مهدی اخوان ثالث چنین «سرنخی» را در شعر «زمستان» بر جای نگذاشته است!

شعر «زمستان» را می توان نمایشگر شرایطی از زندگی انسان تلقی کرد که در آن نوع

دوستی به عنوان یگانه انگیزه طبیعی پیوندهای انسانی از هستی اجتماعی رخت بر بسته است. نوع دوستی خود موضوعی است که برای خواننده فارسی زبان و آشنا با ادبیات فارسی بی درنگ این شعر سعدی را در ذهن فرا می خواند:

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

با این سابقه ذهنی وقتی شعر «زمستان» را دریافت می کنیم، به جای «اعضای یکدیگر بنی آدم» تکه های جسد از هم گسسته را می بینیم که از صورت واحد و طبیعی خود جدا شده و هر یک وجود مستقلی پیدا کرده است. واژه هایی مانند «سر»، «گریبان»، «پا»، «دید»، «دست»، «بغل»، «نفس»، «سینه»، «چشم»، «دندان»، «گوش»، و «دل» که برخلاف کاربرد طبیعی و روزمره ساختار دستوری زبان تنها و بدون «متمم» (سر من، پای تو، دست او) بکار رفته اند، این فکر را پیش می آورند که انگار در بطن شعر انسانگرایانه سعدی انفجاری رخ داده و اجزای پیکر بنی آدم را در پهنه شعر «زمستان» پخش کرده است. اگر این نکته درست است که انسان در ذات خود موجودی اجتماعی است، حاصل این گسست را باید شرایط غیر طبیعی ای تلقی کنیم که با موقعیت وجودی آدمی از ریشه در تخاصم است. در آغاز شعر می شنویم «سلامت» را نمی خواهند پاسخ گفت»، و آنگاه می خوانیم «نگه جز پیش پا را دید نتواند». سپس می بینیم: «و گر دست محبت سوی کس یازی / به اکراه آورد دست از بغل بیرون». چنین پیدا است سلام گفتن، نگاه کردن، و دست دادن - که سه شاهرگ ارتباطی آدمی را به وجود می آورند - در اینجا انگیزه خود را از دست داده و در غیاب این انگیزه طبیعی، و شرایط غیر طبیعی ناشی از آن، انسان به موجود تک یاخته، تنها، و «دلنگ» مبدل شده است. دور از این عنصر حیاتبخش است که شناخت او از خود و از هستی

تنها در قالب مفاهیمی چونان «سنگِ تپیا خورده رنجور»، «دشنام پست آفرینش» و «نعمه ناجور» قابل درک و بیان می‌گردد. (دکتر رضا قنادان)

چند نکته دیگر درباره این شعر:

اخوان در «دفتر زمستان» مصراع دوم شعر زمستان را در وسط سطر نوشته است زیرا از نظر زنجیره وزنی ادامه مصراع اول است و اگر این دو مصراع بدنبال هم نوشته شوند، از نظر وزن یک مصراع کامل خواهد بود که تعداد هجاهای آن مساوی مصراع سوم «کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را» خواهد بود.

چند نمونه از «واج آرائی» (alliteration) در شعر دیده می‌شود:

سرما سخت سوزان است: تکرار حرف «س»

ترسای پیر پیرهن چرکین: تکرار حرف «پ» و «پیر»

سیلی سرد زمستان: تکرار حرف «س»

تگرگی نیست، مرگی نیست: تکرار حرف «گ»

دو نمونه جالب از «عادت زدایی» یا «آشنایی زدائی» یا «خرق عادت»

چون موج می‌لرزد بجای مثل بید می‌لرزد

نعمه ناجور به جای وصله ناجور

یکی دیگر از برجستگی‌های شعر زمستان این است که اخوان ثالث در آن تلفیقی بسیار زیبا و ماهرانه از زبان کهن نظم و نثر فارسی و زبان محاوره امروز بکار برده است. از سویی عبارتهای بسیار قدیمی و آرکائیک مانند «سر بر نیارد کرد» و «دست محبت سوی کس یازی» و «من امشب آمدستم» در شعر دیده می‌شود و از سوی دیگر عبارتهای بسیار محاوره‌ای و عامیانه مانند «تپیا خورده»، «دمت گرم»، «میهمان سال و ماه» و «نعمه ناجور».

به علاوه شاعر ترکیبات تازه‌ای نیز آفریده که لطف مخصوصی به این اثر می‌دهد مانند «گرمگاه سینه»، «مرگ اندود»، «لولی وش»، «اسکلهای بلورآجین». در ضمن واژه فرانسوی اسکلت که در زبان فارسی بیشتر در مورد بدن انسان بکار برده می‌شود در اینجا به درخت نسبت

داده شده است و یادآور این است که در چنین اوضاع و شرایطی، آدم‌ها هیچ فرقی با درختان یخ زده ندارند. نسبت دادن صفات انسان به اشیاء بی جان را «تشخیص» و یا «انسان‌وارگی» (personification) می‌نامند که نمونه دیگری از آن در شعر زمستان ترکیب «زمین دلمرده» می‌باشد. دلمردگی صفت انسان است و زمین «دل» ندارد ولی اخوان دلمردگی انسان را به همه کس و همه چیز دور و بر خود نسبت داده است.

نکته آخر:

برای کسانی که این شعر را برای اولین بار می‌خوانند، بهتر است که عنوان «زمستان» در بالای شعر نوشته نشده باشد چون وقتی خواننده مصراع اول شعر را می‌خواند، به فکر می‌افتد و تأمل می‌کند و از خود می‌پرسد که چرا سلام را پاسخ نمی‌دهند و دوباره وقتی به مصراع دوم می‌رسد از خود سؤال می‌کند که چرا «سرها در گریبان است» و این چراها تا سطر هشتم ادامه پیدا می‌کند و کنجکاو خواننده را بر می‌انگیزد تا این که بالاخره خواننده به آخر بند اول می‌رسد و می‌خواند که «سرما سخت سوزان است» و فقط در این هنگام است که متوجه می‌شود که فصل زمستان است و جواب پرسشهای او داده می‌شود. به عبارت دیگر بدون دیدن عنوان «زمستان»، بند اول شعر جلب توجه خواننده را بیشتر می‌کند و او را کنجکاو و وادار به تأمل و فکر کردن می‌نماید. خواننده ای که می‌خواهد بداند چه اتفاقی افتاده است که شاعر چنین توصیفی را می‌کند.

اجرای موسیقایی:

- شعر زمستان ابتدا توسط خانم پروین خواننده شد (دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰)
- شهرام ناظری و موسیقی محمد رضا درویشی (دهه ۱۳۷۰)
- محمد رضا شجریان و موسیقی علیزاده در سال ۱۳۸۰. این اثر ضبط زنده کنسرت ۱۳۷۹ در کالیفرنیاست. این ترانه در آواز «داد و بیداد» اجرا شده که از طرحها و ابداعات جاسین علیزاده است.

- گروه کامکار نیز این شعر را همراه موسیقی اجرا کرده است.

منابع:

- چشمه روشن، دیداری با شاعران نوشته دکتر غلامحسین ویسفی
- باران: وبلاگ دکتر حسین خسروی: نقد فرمالیسی شعر زمستان
- انجمن هنری نقد و بررسی شاندن: نقد و بررسی شعر «زمستان»
- - تیان، سایت استرننتی
- «زمستان است» نوشته دکتر رضا قنادان (porsa books)
- سکانس های زمستان: دکتر امید طیب زاده، روزنامه شرق ۳ اسفند ۱۳۹۴.